

فصل يك: بعد از دوئل.....	۱
فصل دو: مرد نابینا.....	۱۳
فصل سه: يك بازی.....	۲۲
فصل چهار: آشنایی با يك زیبارو.....	۳۵
فصل پنج: جدایی راهها.....	۴۴
فصل شش: چن گونگ.....	۵۳
فصل هفت: مرد ناتوانی که ضعیف نیست.....	۶۳
فصل هشت: سفر با هم.....	۷۳
فصل نه: وحشت در نیمه شب.....	۸۲
فصل ده: یان وووشی.....	۹۴
فصل یازده: هر فرد با اهداف خویش.....	۱۰۴
فصل دوازده: ذات انسان.....	۱۱۲
فصل سیزده: رویارویی خطرناک.....	۱۲۱
فصل چهارده: خیانت.....	۱۴۱
فصل پانزده: دیدار دوباره با یان وووشی.....	۱۵۰
فصل شانزده: خیر و شر.....	۱۵۹
فصل هفده: تجدید دیدار با دوستان قدیمی.....	۱۷۰
فصل هجده: مشاجره بین برادرها.....	۱۸۰
فصل نوزده: بررسی.....	۱۸۹
فصل بیست: لذت بردن از نمایش.....	۱۹۷

- فصل بیست و یک: مجادله..... ۲۰۷
- فصل بیست و دو: تکنیک انگشت آبهای بهاری..... ۲۱۵
- فصل بیست و سه: مهربانی..... ۲۲۷
- فصل بیست و چهار: قدرتهای جهان..... ۲۳۶
- فصل بیست و پنج: ارسال يك دعوتنامه..... ۲۴۵
- فصل بیست و شش: آزمون..... ۲۵۶
- فصل بیست و هفت: حملات شن چيائو..... ۲۶۵
- فصل بیست و هشت: ارباب فرقه هههوان..... ۲۷۹
- فصل بیست و نه: آغوش..... ۲۹۲
- فصل سی: شرکت در مهمانی..... ۳۰۵
- فصل سی و یک: مردم جيانگهو..... ۳۱۷

جلد اول

## ❖ فصل اول: بعد از دوئل

قله بانبو، قله نیم‌گام.

همانطور که از نامش پیداست، قله‌ای بود که تنها چند متر فضا برای ایستادن رویش داشت: نیم گام در سمت جلو به صخره‌ای باشکوه می‌رسید که هزاران متر ارتفاع داشت. آن بالا، سنگ‌های ناهموار به سمت آسمان خیز برداشته و درختان کوهستان به طرف جلو خم شده بودند؛ در زیرش، راه باریکه‌ای مه‌آلود و عمیق به شکلی بی‌همتا چرخیده و ناله‌هایی چون اشباح تسخیر شده در سراسر کوهستان طنین می‌انداخت.

این پرتگاه، جایی بود که آسمان و زمین هرگز با هم ملاقات نمی‌کردند.

رو در روی این صخره بلند، قله کوهستان دیگری قرار داشت که قله بینگ‌هویی<sup>۱</sup> خوانده می‌شد. این قله نسبت به قله بانبو نه خیلی بلندتر بود و نه شیب‌دارتر—دیواره‌هایش تا هزاران متر ارتفاع داشتند، گویی که با چاقوی تیزی بریده شده باشند. به نظر می‌رسید جای پا ندارد، حتی سرسبزی ناچیزش هم در زیر خاک مدفون شده بود و ریشه‌هایش دورتادور سنگ‌ها را گرفته بودند. منظره اینجا کافی بود تا تن هر کسی را به لرزه بیندازد و آنان را برای بالا رفتن از قله پشیمان کند.

پس، نامش قله بینگ‌هویی بود،—قله‌ای متولد شده از افسوس‌های حتمی.

در بین این دو قله شکافی طبیعی دهان باز کرده. از آن بالا چنان به نظر می‌رسید انگار دریایی از ابرها با تنبلی آنجا می‌چرخند و در عمق آن شکاف پنهان می‌شوند، حتی انسان می‌توانست بگوید که صدای غرش شرورانه تندبادها را از دوردست می‌شنود.

هیزم‌شکنان عادی و شکارچیان جرات نداشتند از آنجا بالا بروند، حتی مبارزان سطح شیان-تیان<sup>۲</sup> که آنجا می‌ایستادند در دلشان ترسی می‌پيچید و بر ناچیز بودن ذات انسان در برابر طبیعت غبطه می‌خوردند.

هرچند، آن زیر، مه در پای صخره بود، میان رودخانه‌هایش پر آب و دیوارهای کوهستانش، مسیری سنگفرش شده با سنگ‌های ناهموار ایجاد می‌کرد. یک مسیر باریک، بلند و خطرناک بود اما در این موقع، دو مرد روی آن قدم می‌زدند، یکی جلوتر حرکت می‌کرد و دیگری پشت سرش می‌آمد.

همانطور که رودخانه وحشیانه می‌تاخت و می‌غرید، امواج وحشی بارها و بارها بالا آمدند و به سنگ‌های لیز و خیس برخورد می‌کردند. اگر کسی هنگام راه رفتن در آنجا احتیاط نمی‌کرد، حتی در صورتی که همراه امواج او را پرتاب نمی‌کردند حتماً به خاطر پاشیدن آب خیس می‌شد اما اگر افراد سعی می‌کردند خم شوند، آن وقت با چهره سنگ‌ها و تیزی‌شان روبرو می‌شدند. به طور خلاصه، اینجا مسیری دشوار بود که هرکسی برای گذر از آن با سختی مواجه می‌شد و با این همه، دو مرد با قدم‌هایی بلند از درون یک حیاط گذشتند، حرکاتشان پر از اعتماد به نفس و آسودگی بود.

«من شنیدم بیست سال قبل، استاد چی، برترین استاد کوهستان شواندو، برترین جنگجوی گوک‌ترک<sup>۳</sup> هولوغو<sup>۴</sup> رو، همینجا روی قله بانبو شکست داده و بعد، مجبورش کرده تا سوگند بخوره و پیمان بنده که برای بیست سال از دشت‌های مرکزی بیرون می‌ره. حیف که این شاگرد برای تماشای چنین مبارزه‌ای خیلی کوچیک بوده. حتماً نبردی باشکوه و خارق‌العاده داشتن.»

مرد جوان همانطور که حرف می‌زد پشت سر دیگری راه می‌رفت. حالت قدم‌هایشان نه خیلی کُند و نه چندان سریع بود با این حال، او همیشه سه قدم فاصله با فرد جلویی را نگه می‌داشت.

<sup>۲</sup> جنگجویان قدرتمند در هنر رزمی که به رتبه شیان‌تیان با سطح آسمان اولیه رسیده‌اند.

<sup>۳</sup> Göktürk گوک‌ترکان (ترکی باستان: توروک یا کوک توروک. به معنای ترکان آسمانی) کفدراسیونی عشایری متشکل از چندین قبیله ترک در آسیای میانه بود.

مرد جلویی، با قدم‌هایی کوتاه حرکت می‌کرد، حالتش شُل و سست بود انگار واقعا داشت روی سطح زمینی بسیار هموار قدم می‌گذاشت. گام‌های مرد جوان پشت سری کمی طولانی‌تر می‌شدند. مرد جوان، هاله باشکوه یک ایزد جاوید را داشت اما وقتی کنار آن مرد قرار می‌گرفت، به راحتی می‌شد میزان زیرکی آنان را فهمید.

یان ووشی<sup>۵</sup> خنده‌ای تمسخرآمیزی سر داد: «چی فنگ‌گه<sup>۶</sup>، حقیقتا لیاقت این رو داشت که توی عالم برترین باشه. هولوگو یه وحشی خارجی بود—اون زیادی خودش رو دست بالا گرفت و به خاطر همین حقارت کشید. باید خودش رو سرزنش کنه. با این حال، به خاطر اینکه وجهه مکتب دائویی پاک و با اعتبار بمونه، چی فنگ‌گه با کُشتنش مخالف بود و به جاش اون پیمان‌نامه بیست ساله رو انتخاب کرد. غیر از کاشتن بذر دردسر برای آینده کوهستان شواندو، این کار چه سودی داشت؟»

یو شنگ‌یان<sup>۷</sup> کنجکاو بود: «شیزون<sup>۸</sup>، هولوگو همینطور که می‌گن جنگجوی قدرتمندی بوده؟»

«اگر من الان، باهاش مبارزه می‌کردم، نمی‌تونستم پیروزی خودم رو تضمین کنم.»  
«واقعا اینقدر قدرتمنده؟» یو شنگ‌یان حیرت‌زده بود. البته که او می‌فهمید هنرهای رزمی استادش چقدر ژرف هستند. مهارت‌های هولوگو بایستی آنقدر ترسناک باشد که یان ووشی چنین قدرتش را ارزیابی می‌کرد. شاید حتی رتبه‌ای بین سه نفر برتر عالم داشت.

لحن یان ووشی بی‌تفاوتی خاصی را نشان می‌داد: «وگرنه چرا من باید بگم که چی فنگ‌گه واسه شاگردش و نسل‌های آینده، دردسرهای بی‌پایان باقی گذاشته؟ بیست سال قبل، هولوگو شاید در سطح مهارت و قدرت چی فنگ‌گه نبود ولی طی این بیست سال، چنین شکاف قدرتی رو می‌شه بست. الان چی فنگ‌گه مُرده. کوهستان شواندو هرگز نمی‌تونه یه چی فنگ‌گه دیگه پیدا کنه.»

---

Yan Wushi - 晏无师<sup>۵</sup>

Qi Fengge - 祁凤阁<sup>۶</sup>

Yu Shengyan - 玉生烟<sup>۷</sup>

Shizun - 师尊<sup>۸</sup> به معنی استاد.

یو شنگ‌یان نفس آرامی کشید: «بله، استاد اعظم چی، پنج سالی می‌شه که فوت کردن.»  
«الان رهبر فرقه کوهستان شواندو کیه؟»

«یکی از شاگردان چی فنگ‌گه. اسمش شن چیائو<sup>۹</sup> هستش.»

یان ووشی واکنش چندانی به آن نام نشان نداد. او تنها یک بار چی فنگ‌گه را ملاقات کرد و این ملاقات به بیست و پنج سال پیش بازمی‌گشت. آن زمان، شن چیائو تازه به عنوان شاگرد شخصی چی فنگ‌گه پذیرفته شده بود.

هیچ تردیدی در این مساله وجود نداشت که کوهستان شواندو را برترین مکتب دائویی<sup>۱۰</sup> در عالم می‌دانستند ولی از دید یان ووشی، که تازه از گوشه‌نشینی<sup>۱۱</sup> ده ساله بیرون آمده، هیچکس در این مکتب، به جز چی فنگ‌گه، ارزش و توانایی ایستادن مقابل او را نداشت. بدبختانه، چی فنگ‌گه، مرده بود.

یو شنگ‌یان که بی‌علاقگی استادش را دید، اضافه کرد: «من شنیدم شاگرد هولوگو، به اسم گُن‌یه،<sup>۱۲</sup> که برترین جنگجوی حال حاضر گوک‌ترک‌ها و حاکم خردمند چپ هست، الان و امروز توی قله بانبو حاضر شده تا شن چیائو رو به مبارزه دعوت کنه. اون می‌گه، می‌خواد شرم شکست قبلی هولوگو رو از بین ببره. شیزون، شما می‌خوای بریم و تماشا کنیم؟»

یان ووشی بدون اینکه موافقت کند یا مخالفت نشان بدهد، پرسید: «توی این ده سالی که من در گوشه‌نشینی بودم، چه اتفاقات بزرگی رخ داده، البته به جز مرگ چی فنگ‌گه؟»

۹ - Shen Qiao - 沈桥 به معنی نهایت پاکی و خلوص.

<sup>۱۰</sup> دائو و تائو فرق کوچیکی دارن به این معنا که فرد دائو هم از جادو و هم از علم اولیه برای کارهای استفاده می‌کند.

<sup>۱۱</sup> 闭关 اغلب تمرین و تهذیب‌گری پشت درهای بسته نیز خوانده می‌شود. گوشه‌نشینی زمانی‌ست که جنگجو خودش را از بقیه دنیا جدا کرده و برای آرامش و تمرین و بهتر کردن قدرت‌های درونی دور می‌شود. هدف از این کار بهبود زخم‌ها یا رسیدن به رده‌های دیگر قدرت است.

<sup>۱۲</sup> Kunye - 昆邪

یو شنگ‌یان کمی فکر کرد و بعد گفت: «کمی بعد از اینکه به گوشه‌نشینی رفتید، امپراطور جدید سرزمین چی،<sup>۱۳</sup> گائو وی،<sup>۱۴</sup> به تخت نشست ولی اون مردی هوسران، ولخرج و اسرافکاره به همین خاطر از زمان سلطنتش، قدرت سرزمین چی رو به زوال رفته. شایعه شده یوون یونگ، امپراطور سلسله ژو، قصد حمله به سرزمین چی رو داره.»

«در ده سال گذشته، به خاطر مرگ چی فنگ‌گه، دسته‌بندی ده جنگجوی برتر عالم هم عوض شده. یی پیچن<sup>۱۵</sup> از صومعه چونیانگ در کوهستان چینگ‌چنگ، راهب بودایی شوئه‌تینگ<sup>۱۶</sup> از ژو و رویان که‌هویی<sup>۱۷</sup> از آکادمی لینچوان به عنوان سه فرد برتر عالم شناخته می‌شن و اونها دقیقا نماینده و نماد سه مکتب بزرگ دائوییسم، بودایی و کنفوسیوس هستن. ولی برخی می‌گن نابغه کوسا<sup>۱۸</sup> از تویوهون<sup>۱۹</sup> هم باید بین سه تایی برتر باشه. ضمنا هولوگو هم هست—اگر اون توی این سال‌ها قدرتمندتر شده باشه، احتمالش هست دفعه بعدی که وارد دشت‌های مرکزی می‌شه، بتونه برای مقام اول رقابت کنه.»

پس از این سخنرانی، یو شنگ‌یان دید استادش همچنان به راهش ادامه می‌دهد و او ناچاراً اضافه کرد: «شیزون، دوئل امروز بین کُن‌یه و شن چیائو حتماً یه نبرد کمیاب و هیجان‌انگیزه. شن چیائو یه آدم گوشه‌گیره و از زمانی که رهبری کاخ شواندو رو برعهده گرفته حتی دست به مبارزه نزده. اون فقط به خاطر اعتبار و شهرت استادش چی فنگ‌گه بین ده جنگجوی برتر جا گرفته. شیزون اگر می‌خواه بیینی قدرت واقعی کوهستان شواندو تو دستای کیه، نبرد امروز رو نباید از دست بدی. من تصور می‌کنم قله بینگهویی پر از جنگجوهای

---

<sup>۱۳</sup> ایالت چی از غرب ژو و ایالات متخاصم. در حدود ۱۱۲۲ الی ۲۶۵ قبل از میلاد. به محوریت شان‌دونگ.

Gao Wei<sup>۱۴</sup>

Yi Pichen<sup>۱۵</sup>

Xueting<sup>۱۶</sup>

Ruyan Kehui<sup>۱۷</sup>

Kosa Sage - 俱舍智者<sup>۱۸</sup>

吐谷浑<sup>۱۹</sup> - چادر نشین‌های تویوهون خوانده می‌شوند.



ماهریه که او مدن تا این مبارزه رو ببین!»  
یان وو شی بالاخره روی قدم‌هایش متوقف شد: «فکر می‌کنی امروز اومدم اینجا که مبارزه رو تماشا کنم؟»

یو شنگ یان کمی دستپاچه شد: «شیزون، پس هدفتون چیه؟»  
او زمانی که به سن هفت سالگی رسید، به شاگردی یان وو شی درآمد. سه سال بعد، یان وو شی یک نبرد را به استاد اعظم فرقه‌های شیطانی، سویی یووانگ<sup>۲۰</sup> باخت. یان وو شی آسیب دیده، به گوشه‌نشینی رفت—گوشه‌نشینی‌ای که یک دهه به طول انجامید.  
در طی این زمان، یو شنگ یان به تعلیماتش تحت فرمان و راهنمایی‌های یان وو شی ادامه داد و به مکان‌های زیادی سفر کرد. روند زندگی‌اش او را فراتر از آن چیزی قرار داد که قبلاً بود. او از خیلی وقت پیش در دنیای جیانگه‌هو،<sup>۲۱</sup> بین جنگجویان درجه یک قرار گرفته بود. اما از آنجا که استادش را برای ده سال ندیده، یک احساس ناآشنایی و غریبی میانشان وجود داشت.

به علاوه، در این سال‌ها، یان وو شی با اینکه کنارشان نبود، هنرهای رزمی‌اش پیشرفت زیادی داشتند و به همین خاطر ترس و هیبت ناشی از قدرتش در قلب یو شنگ یان بیشتر شده بود. آنقدر که رفتار جسورانه و پر از سرکشی، که دیگران از او می‌دیدند کاملاً مهار شده و اکنون به سادگی شیزونش را همراهی می‌کرد.

یان وو شی دستانش را پشت کمرش قفل کرد: «من نبرد بین چی فنگ‌گه و هولوگو رو دیدم.» او با لحنی بی‌تفاوت گفت: «شن چیائو و کُن‌یه، شاگردهاشون هستن. هنوز جوونن، مهم نیست چقدر قدرتمند باشن، نمی‌تونن در سطحی باشن که مبارزه‌شون از نبرد چی و هو پیشی بگیره. من تو رو به خاطر آب‌های پرخروش و زمین خاص اینجا آوردمت که

<sup>۲۰</sup> Cui Youwang - 崔由妄

<sup>۲۱</sup> 江湖 - JIANGHU - به طور لفظی، دریاچه‌ها و رودخانه‌ها، جیانگه‌هو بیانگر اجتماع زیرزمینی بزرگی از جنگجویان هنر رزمی است. اعضای این دنیا خودکامه بوده و مسائل بیشان را با قدرت و افتخار حل می‌کنند هرچند شاید این چیزها مانع از حضورشان در دنیای معمول نشود.

انرژی آسمانی و روح زمین رو با هم پیوند می‌ده. اینجا خیلی برای تمرین و کسب روشنگری درونی مناسبه. وقتی من به کنج عزلت رفته بودم، اصلا فرصت نداشتم مراقبت باشم اما الان که اوادم، نمی‌تونم بذارم تغلل کنی و در این سطح قدرتی که هستی بمونی. قبل از اینکه به پنجمین سطح از کتاب قانون فنگ‌لین<sup>۲۲</sup> برسی، باید همینجا بمونی.»

یو شنگ‌یان احساس بدی پیدا کرد. هرچند این ده سال به اینجا و آنجا سفر کرده بود، اما جرات نداشت دست از تمرین بکشد و از تمریناتش غفلت کند، حتی یک روز هم غافل نشده بود. او هنوز در اوایل بیست سالگی بود ولی به سطح چهارم کتاب قانون فنگ‌لین رسید. در جیانگهو، او یکی از چند فرد ماهر در بین نسل جوان محسوب می‌شد ولی الان به نظر می‌آمد شی‌زونش اصلا هیچ یک از این چیزها را نمی‌بیند.

یان ووشی که به نظر می‌رسید احساسات شاگردش را حس نموده، گوشه دهانش را به لبخند مسخره‌ای بالا برده و گفت: «وقتی من همسن تو بودم، از سطح ششم هم گذشتم. تو به چی افتخار می‌کنی آخه؟ به جای مقایسه خودت با اون به دردخورها، برای چی خودتو با من مقایسه نمی‌کنی؟»

هرچند، موهای روی شقیقه یان ووشی با رنگ سپید پوشیده بودند، اما این چیزها از جذابیت او کم نمی‌کرد. در حقیقت، سایه لبخندش باعث شده بود کسی نتواند از آن چهره جذاب چشم بردارد.

ردای سفیدش، بلند و شل افتاده، در آن باد سنگین، تکان می‌خورد و خش خش می‌کرد اما یان ووشی قدبلند و تنومند، کاملاً بی‌حرکت سر جای خود ایستاده بود. او به سادگی همانجا ایستاد و دستانش را پشت کمرش قرار داد. تشعشعاتی که از او ساطع می‌شد سرشار یک هاله نامرئی و تحقیرکننده بود که هم‌زمان ترسناک و خُردکننده به نظر می‌رسید.

همانطور که یو شنگ‌یان در جهت مخالف ایستاده بود، فشاری خفه‌کننده از روبرویش احساس کرد، طوری که دو قدم به عقب برداشت: «شی‌زون، شما یه استعداد آسمانی هستی، آخه این شاگرد چطوری جرات می‌کنه خودش رو با شما مقایسه کنه؟» او با ترس و احترام سخن می‌گفت.

«با قدرتمندترین حمله‌ای که می‌تونی انجام بدی، با من روبرو شو. من می‌خوام ببینم توی این سال‌ها چقدر پیشرفت کردی.»

یو سنگ‌یان از موقعی که استادش به گوشه‌نشینی رفته، هنرهای رزمی خود را نیازموده بود. این فرمان استادش، کمی تردید در وجودش باقی گذاشت، هرچند یک‌جورهایی مشتاق هم بود ولی وقتی برق ناشکیبایی را در چهره یان ووشی دید، آن ذره تردید هم از وجودش ناپدید گشت.

«پس لطفا این شاگرد رو به خاطر گستاخی ببخشید!»

همین که این سخنان از لبانش خارج شدند، بدنش به حرکت درآمده و آستین‌هایش را بالا گرفت. چنان سریع حرکت می‌کرد که سخت می‌شد حرکاتش را دید، خیلی زود، روبروی یان ووشی رسید.

یو سنگ‌یان یک دستش را بالا آورده، حمله کف دست را انجام داد. از دید یک تماشاچی، انجام این حرکات هیچ قدرت و نیرویی پشتشان نداشتند—به نظر می‌رسید به نرمی چیدن گل‌ها در یک روز بهاری پیش می‌رود یا حتی چون پاک کردن گرد و غبار در شبی پاییزی—سبک چون هوا، بدون حتی یک ذره قدرت آتشین.

تنها آنها که اهل این مهارت‌ها هستند شاید می‌توانستند قدرت آن حمله را احساس کنند. در شعاع یک متری تا اطرافشان، درختان و گیاهان همه خم شده بودند، آب رودخانه برعکس شده، موج‌های زیادی بالا آمدند و کف آب با فوران جریان هوا بیرون زد، همه قدرت یو سنگ‌یان به سمت یان ووشی می‌رفت!

چنین جریانی شاید می‌توانست رودخانه‌ها را معلق کند و دریاها را واژگون نماید اما وقتی به یان ووشی رسید، با حصارى نامرئی متوقف شد. جریان تند آن حمله دو نیم شده و به دو طرف منحرف گشت. او در همان نقطه قبلی ایستاده بود و تکان نمی‌خورد. تنها وقتی کف دست یو سنگ‌یان در برابر چشمانش قرار گرفت، با بی‌تفاوتی یک انگشتش را دراز کرد. فقط یک انگشت و دیگر هیچ.

با همین حرکت یک انگشتش، حمله یو سنگ‌یان در هوا متوقف شد. یو سنگ‌یان احساس می‌کرد بادهایی که از حمله کف دستش بیرون می‌زدند، معکوس شده و با قدرتی چندین برابر